

واکاوی تطور معنا و استعمال اصطلاحات «شاذ» و «منکر» در آثار علمای متقدم و متأخر امامیه

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۹

علیرضا طیبی^۱
مجید زیدی جودکی^۲
مهیار خانی مقدم^۳

چکیده

مهم‌ترین رویکرد دانش مصطلح الحدیث، جداسازی احادیث معتبر از غیر معتبر بوده و در این زمینه، اصطلاحات خاصی وضع شده که از جمله آن‌ها، «شاذ» و «منکر»، بیان‌گر معیوب بودن حدیث است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای تحلیل تعاریف و کاربرد اصطلاحات مذکور در آثار علمای متقدم و متأخر امامیه به دنبال واکاوی تطور معنا و استعمال اصطلاحات مذکور بوده و نتایج زیر را ارائه می‌دهد: ۱. بیشترین کاربرد «شاذ» در روایات فقهی و بیشترین کاربرد «منکر»، در روایات اعتقادی است؛ ۲. متأخران بدون دلیلی مقبول، قید «وثاقت راوی» را به تعریف متقدمان از اصطلاح «شاذ» - که دارای دو قید «تفرّد در نقل» و «مخالفت با مشهور» بود - اضافه نموده‌اند؛ ۳. اصطلاح «منکر» نزد قدما مربوط به حوزه عقیدتی راوی و ناظر به ذکر روایاتی است که مباحث اعتقادی را مخالف با آنچه معقول و در نزد دیگران بود، بیان می‌داشت، اما متأخران علاوه بر مخالفت با عقل و مشهور، شخصیت راوی و مفرد بودن روایت را نیز در اطلاق «منکر» به حدیث، مدنظر داشته‌اند، ولی هنگام استعمال و نقد روایت به همان شیوه قدما عمل کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: شاذ، منکر، علمای متقدم، علمای متأخر، امامیه.

۱. دانشیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه اراک (a-tabibi@araku.ac.ir).

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه اراک (majidjody@gmail.com)، (نویسنده مسئول).

۳. استادیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه گیلان (m.khani@guilan.ac.ir).

بیان مسأله

از جمله دانش‌های حدیثی «درایة الحدیث» است که در آن از متن حدیث و طرق آن، اعم از صحیح و سقیم و همه آنچه برای بازشناختن حدیث معتبر از غیرمعتبر لازم است، بحث می‌شود.^۴ به تعبیر دیگر، «درایة الحدیث» ناظر به سند احادیث و متن آن و چگونگی دریافت و آداب نقل احادیث است.^۵ در کنار آن، دانش «نقد الحدیث» قرار دارد که در آن، احادیث صحیح از ضعیف تمییز داده می‌شود و حکم روایان آن از حیث جرح و تعدیل، بیان می‌شود.^۶ البته این امر بر اساس ضوابطی که ناقدان حدیث بیان کرده‌اند، صورت می‌پذیرد.^۷ از مهم‌ترین ضوابط مذکور، وضع اصطلاحات خاصی مانند صحیح، حسن، ضعیف، مرسل، شاذ، منکر، غریب و... و استعمال آن‌ها در ابواب مشخص - به رغم اختلاف یا توافق نظراتمه حدیث درباره هر یک از آن‌ها - در دسته‌بندی روایات است. شناسایی این اصطلاحات، افراد را از تفصیل در اسناد احادیث بی‌نیاز می‌کند و دانستن اصطلاحات متعارف این دانش، برای دانش‌پژوهان این طریق از ضروریات است.

بدین رو، پژوهش حاضر به بررسی دو اصطلاح شاذ و منکر - که در منابع حدیثی و فقهی پرکاربردند - می‌پردازد. رجالیان درباره برخی روایان، عباراتی چون «یروی عنه المناکیر»،^۸ «منکر الحدیث»^۹ و «شاذ الحدیث»^{۱۰} را به کار برده‌اند که آشنایی با دلایل اطلاق این عبارات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پژوهش حاضر، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست: آیا قدما و متأخران، این الفاظ را به صورت یکسان و در موارد مشابه به کار برده‌اند یا در این امر، دارای روش‌هایی متفاوت هستند؟ اگر تفاوت دارند، این تفاوت در چه چیزی هست؟ تغییر معانی احتمالی این الفاظ در صادر کردن حکم احادیث و روایان شاذ و منکر چه تأثیری خواهد داشت؟ آیا این دو اصطلاح دارای کارکردهای متنی هستند یا رجالی؟ تتبع نگارندگان بیان‌گران است که تاکنون اثری با این نگرش و نگارش به زیور طبع آراسته نشده

۴. الرعایه فی علم الدرایة، ص ۴۵.

۵. نهایة الدرایة، ص ۷۹.

۶. منهج النقد عند المحدثین، ص ۵.

۷. مقدمة فی نقد الحدیث سنداً و متنأً، ص ۸۲.

۸. رجال الکشی، ج ۲، ص ۷۰۸.

۹. الرجال (ابن غضائری)، ص ۱۱۵.

۱۰. الرجال (ابی داود)، ص ۲۷۰.

است. لازم به ذکر است که معیار زمانی، تقدم و تأخر در این مقاله، شیخ طوسی بوده و اصطلاح متأخرین برداشتمندانی که پس از وی آمده‌اند،^{۱۱} اطلاق شده است.

۱. معنای اصطلاح «شاذ»

ضمن تبیین معنای لغوی «شاذ»، تعریف و کاربرد این اصطلاح در آثار علمای متقدم و متأخر امامیه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱. معنای لغوی شاذ

واژه «شاذ» از ماده «شَذَّ» است که معناهایی چون تک‌روی و جدایی از جمعیت،^{۱۲} خارج بودن از قیاس و عدم استعمال^{۱۳} و نادر و جدا افتاده از جمهور^{۱۴} را برای آن بیان داشته‌اند. بدین‌رومی‌توان «شاذ» را به معنای کم و نادر بودن دانست که به موارد و کسانی که از جمعیت جدا می‌شوند و تک‌روی دارند، اطلاق می‌شود.

۲-۱. شاذ در اصطلاح قدما

با تتبع در آثار حدیثی و رجالی متقدم به منظور دست‌یابی به تعریف اصطلاحی «شاذ»، تنها تعریف‌کنشی از این اصطلاح به دست آمد که براساس آن، واژه «شاذ» زمانی درباره روایت (کلمه یا قولی) به کار می‌رود که مخالف با اصول و قوانین پذیرفته شده در نزد ناقد حدیثی باشد. وی این اندیشه را به اکثر علمای جرح و تعدیل نسبت داده است.^{۱۵} از آنجایی که بعد از تتبع در نرم افزارهای حدیثی و فقهی، دست‌یابی به تعریف دیگری از اصطلاح شاذ در نزد علمای متقدم، حاصل نشد، برای آشنایی بیشتر با ویژگی‌های حدیث شاذ نزد قدما، به نمونه‌هایی از احادیثی که قدما آن را شاذ دانسته‌اند، اشاره می‌گردد:

نمونه اول:

شیخ طوسی برای اطلاق «شاذ» به روایتی درباره تفاوت حکم مرد و زن در قتل،^{۱۶} این گونه

۱۱. نزهة الناظر فی الجمع بین الأشباه والنظائر، ص ۶.

۱۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۸۰.

۱۳. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۱، ص ۳۰۷.

۱۴. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۳۴.

۱۵. رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۳۴.

۱۶. فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ أَبِي مَرْزُومٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ

تحلیل نموده است:

هَذِهِ الرَّوَايَةُ شَاذَةٌ مَا رَوَاهَا غَيْرُ أَبِي مَرْزِيمٍ الْأَنْصَارِيِّ وَإِنْ تَكَرَّرَتْ فِي الْكُتُبِ فِي مَوَاضِعَ وَ هِيَ مَعَ هَذَا مُحَالِفَةٌ لِأَخْبَارِ كُلِّهَا وَ لِبَظَاهِرِ الْقُرْآنِ.^{۱۷}

بر اساس عبارت شیخ، شاذ نزد وی، روایتی است که «واحد (متفرد در نقل)» و «مخالف با اخبار اجماعی و شرع (قرآن)» باشد.

نمونه دوم:

شیخ طوسی در خصوص روایتی درباره حرمت استفاده از شیر چهارپای مرده^{۱۸} تأکید دارد:

فَهَذِهِ رِوَايَةٌ شَاذَةٌ لَمْ يَرَوْهَا غَيْرُ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ وَ هُوَ ضَعِيفٌ جِدًّا عِنْدَ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ.^{۱۹}

وی این روایت را شاذ دانسته است؛ زیرا بعد از استقرا و تتبع، مشاهده کرده که این روایت را غیر از «وهب بن وهب»، کسی نقل نکرده و او را هم از نظر محدثان، فردی ضعیف دانسته است. عالمان رجالی نیز «وهب بن وهب» را فردی عامی مذهب و کذاب^{۲۰} دانسته‌اند که اطمینانی به احادیث وی نیست.^{۲۱} همان طور که قابل ملاحظه است، شیخ طوسی، حدیثی را که راوی آن فردی غیر ثقه است، به عنوان روایتی شاذ معرفی نموده است. در نمونه دیگری، شیخ طوسی حدیثی درباره لباس نمازگزار^{۲۲} نقل کرده و تأکید دارد:

يَحْيَى وَ مُعَاوِيَةُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ، عَنْ أَبِي مَرْزِيمٍ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: فِي امْرَأَةٍ قَتَلَتْ رَجُلًا، قَالَ: تُقْتَلُ وَ يُؤَدَى وَلِيُّهَا بَقِيَّةَ الْمَالِ، وَ فِي رِوَايَةٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ: «بَقِيَّةَ الدِّيَةِ»؛ از امام باقر عليه السلام درباره زنی که مردی را کشته، پرسیدند، فرمود: آن زن کشته می‌شود و ولی (سرپرست) آن، بقیه مال (دیه) را پرداخت می‌کند (تفاوت دیه مرد و زن).

۱۷. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۸۳. این روایت شاذ است؛ زیرا جزایی مریم انصاری، کسی آن را نقل نکرده و با این که در مواضعی در کتاب‌های مختلف نقل شده، اما با کل (عموم) روایات و ظاهراً مخالف است.

۱۸. فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام سئِلَ عَنْ شَاةٍ مَاتَتْ فَحُلِبَ مِنْهَا لَبَنٌ، فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: ذَلِكَ الْحَرَامُ مَحْضًا؛ از حکم گوسفندی سؤال شد که مرده، اما از آن شیر می‌دوشند، امام علی عليه السلام فرمود: حرام قطعی است.

۱۹. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۷۷.

۲۰. رجال الکشی، ج ۱، ص ۱۲؛ رجال النجاشی، ص ۴۳۰.

۲۱. الرجال (ابن غضائری)، ص ۱۰۰.

۲۲. فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ دَاوُدَ الصَّرْمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي بَشِيرُ بْنُ بَسَارٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ



فَهَذَا خَيْرٌ شَاذٌ لَمْ يَزُوهُ إِلَّا دَاوُدُ الصَّرْمِيُّ وَإِنْ تَكَرَّرَ فِي الْكُتُبِ بِأَسَانِيدٍ مُخْتَلِفَةٍ.

با جستجو در کتاب رجالی به دست می‌آید که راوی این حدیث، داود بن مافنه الصرمی است که کوفی^{۲۳} و ناقل روایات امام رضا علیه السلام^{۲۴} و دارای کتابی درباره مسائل (فقهی) است؛^{۲۵} اما نکته‌ای درباره وثاقت یا عدم وثاقت وی بیان نشده و به اصطلاح مهمل است.

نمونه سوم:

شیخ مفید درباره حدیثی در موضوع نقص روزه داری توسط پیامبر صلی الله علیه و آله^{۲۶} تأکید دارد:

هذا الحديث شاذ وطريقه لا يثبت عند أصحاب الآثار، وقد طعن فيه فقهاء الشيعة، بأن قالوا: محمد بن يعقوب بن شعيب لم يرو عن أبيه حديثاً واحداً غير هذا الحديث، ولو كانت له رواية عن أبيه لروى عنه أمثال هذا الحديث ولم يقتصر على حديث واحد.^{۲۷}

شیخ مفید این روایت را به خاطر تفرّد، اضطراب در سند و این‌که علما به مضمون آن توجّهی نکرده‌اند، شاذ دانسته است.

نمونه چهارم:

شیخ مفید در تحلیل روایتی که امام علی علیه السلام را ناهی انتساب کفر یا انفاق به دشمنان

عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْخَرْيُوعِ يَوْمَ الْأَرْزَابِ فَكَتَبَ يَجُوزُ ذَلِكَ؛ درباره حکم نمازی که درخز خالص خوانده شده پرسیدند، پس نوشت: جایز است.

۲۳. رجال النجاشی، ص ۱۶۱.

۲۴. رجال الطوسی، ص ۳۸۱.

۲۵. فهرست کتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنفين وأصحاب الأصول، ص ۱۸۲.

۲۶. حدیث زَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ بَرِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَزُورُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ تِسْعَةَ وَعِشْرِينَ يَوْمًا أَكْثَرَ مِمَّا صَامَ ثَلَاثِينَ يَوْمًا، فَقَالَ: كَذَبُوا مَا صَامَ إِلَّا تَامًا وَلَا تَكُونُ الْفَرَائِضُ نَاقِصَةً؛ به امام گفتند که مردم حدیثی را نقل می‌کنند که براساس آن، پیامبر صلی الله علیه و آله در اکثر موارد، به جای سی روز ۲۹ روز را در ماه رمضان روزه می‌گرفتند. حضرت فرمود: مردم (در این باره) دروغ می‌گویند، پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت کامل روزه می‌گرفتند و فرایض الهی ناقص نخواهند بود.

۲۷. جوابات أهل الموصول فی العدد والرؤية، ص ۲۳؛ این حدیث شاذ است و سندش نزد افرادی که دارای آثار کتب حدیثی معتبر) هستند، اثبات نشده است و فقهای شیعه به آن نقد وارد می‌کنند؛ زیرا «محمد بن یعقوب بن شعیب» بجز همین حدیث، حدیث دیگری را از پدرش نقل نکرده است و اگر حدیث دیگری از او وجود داشت که از پدرش نقل کرده باشد، حتماً از وی نقل می‌کردند و بر همین حدیث واحد اکتفا نمی‌کردند.

حربی اش می داند^{۲۸} تأکید دارد:

هذا خبر شاذ لم يأت به التواتر من الأخبار ولا أجمع على صحته رواة الآثار وقد قابلته ما هو أشهر منه عن أمير المؤمنين عليه السلام وأكثر نقله وأوضح طريقا في الإسناد.^{۲۹}

وی این خبر را به خاطر آن که به صورت متواتر نقل نشده و نیز عدم اجماع راویان بر صحت آن و مخالفت با مشهورتر از خودش، چه از لحاظ سندی و چه نقلی، شاذ می داند.

نمونه پنجم:

شریف مرتضی نیز روایاتی را که مدت بارداری را یک سال و بیشتر از آن نقل کرده اند، شاذ دانسته و در مورد آن ها گفته:

والحجة المعتمدة في هذه كلة: هو اجماع الفرقة المحقة، ولا شبهة في أن المعتاد في أكثر الحمل هم تسعة أشهر وما يدعى من زيادة على ذلك هو إذا كان صدقا، شاذ نادر غير مستمر ولا مستدام، وأحكام الشريعة تتبع المعتاد من الأمور لا الخارق للعادة والخارج عنها.^{۳۰}

شریف مرتضی اصطلاح شاذ را با نادر هم معنا گرفته و آن را روایتی دانسته که خارج از عادت و مخالف اجماع باشد.

تحلیل:

اصطلاح شاذ نزد قدما به خبری اطلاق می شده که تفرّد نقل داشته و با مشهور (چه مشهور فتوایی و عملی و چه مشهور روایی) مخالف بوده است؛ بدین صورت که یا به خاطر آن که علما به مضمون آن عمل نکرده اند، یا به خاطر مخالفت با ظاهر قرآن یا احادیث صحیح مورد

۲۸. جَعْفَرُ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام لَمْ يَكُنْ يَنْسُبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَزْبِهِ إِلَى التَّبَرُّكِ وَلَا إِلَى التَّفَاقِي، وَ لَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «هُمُ إِخْوَانُنَا بَعَثُوا عَلَيْنَا»؛ همانا علی عليه السلام به هیچ یک از افراد محارب با خود، نسبت شرک یا نفاق نداده است؛ اما او فرموده: «برادران ما علیه ما تجاوز و تعدی نمودند».

۲۹. الافصاح فی الامامه، ص ۱۲۵. این اخبار شاذ است؛ زیرا به صورت متواتر در میان روایات نقل نشده و راویان آثار (حدیثی معتبر) بر صحت آن اجماع نکرده اند و این روایات در مقابل روایتی مشهور از امام علی عليه السلام - که دارای کثرت نقل و طریق واضح تری در اسناد است - قرار دارد.

۳۰. رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ «حجت قابل اعتماد در مورد تمام این روایات آن است که اجماع فرقه محقه (شیعه) بر این است که در اکثر موارد، مدت بارداری نه ماه است و آنچه در خصوص مدت بارداری بیش از آن ادعا می شود - اگر راست باشد - (واقعه ای) شاذ و نادر است که مستمر و مستدام نیست و احکام شریعت از امور عادی تبعیت می کند نه امور خارق العاده و خارج از عادت».

اجماع، «شاذ» واقع شده است. همچنین از آنجایی که از موارد اطلاق این اصطلاح پیداست، غالباً این اصطلاح را بر روایتی که حاوی حکمی از احکام بوده که با احادیث فراوان و مورد اجماع مخالف داشته، به کار برده‌اند؛ همان طور که موارد بالا همگی در حیطه مسائل فقهی بودند. دیگر، آن که شخصیت راوی در حکم به شاذ کردن روایت تأثیری نداشته و هیچ کدام از قداما اشاره‌ای بدان نکرده‌اند. بنابراین ملاک اطلاق لفظ شاذ نزد قداما «مخالفت با مشهور» و «تفرد در نقل» بوده است.

۱-۳. شاذ در اصطلاح متأخران

بنا بر تعریف شهید ثانی، حدیث شاذ عبارت است از:

ما رَوَاهُ الثَّقَّةُ مُخَالِفًا لِمَا رَوَاهُ جَمْهُورٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا سَنَادٌ وَاحِدٌ.^{۳۱}

عاملی نیز حدیث شاذ و نادر را حدیثی می‌داند که مخالف مشهور باشد؛ اگرچه راوی آن ثقه باشد؛ نه این که فقط راوی آن روایتی را نقل کرده که دیگران روایت نمی‌کنند.^{۳۲} محقق دیگری نیز تأکید دارد که حدیث شاذ، طبق آنچه بین محدثان و اهل درایه مشخص است، روایتی است که شخصی ثقه آن را نقل کرده، اما مخالف با روایت جمعی بوده و برای آن، تنها سند واحدی باشد.^{۳۳}

تحلیل:

تعاریفی که از سوی متأخران در کتب درایه و علم الحدیث ارائه شده، عموماً سه ویژگی را برای خبر شاذ مطرح کرده‌اند: الف) مخالفت، ب) وثاقت راوی، ج) تفرد روایت. اکنون برای اطلاع از میزان پابندی آن‌ها به تعریف ذکر شده در میدان عمل، برخی از روایاتی که بر آن‌ها حکم شذوذ رانده‌اند، ذکر می‌شود.

نمونه اول:

شهید ثانی درباره حدیثی در خصوص رابطه بلندی و کوتاهی قد قاتل در حکم به قصاص،^{۳۴} این روایت را - که از شخصی ثقه نقل شده - شاذ دانسته و گفته که هر چند

۳۱. الرعاية في علم الدراية، ص ۸۴؛ «حدیثی که راوی ثقه آن را نقل کرده، مخالف با روایت جمهور بوده و یک طریق بیشتر نداشته باشد.»

۳۲. وصول الاخیار الی اصول الاخیار، ص ۱۰۹.

۳۳. دراسات في علم الدراية، ص ۴۶.

۳۴. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۴: وَرَوَى السُّكُونِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ وَغُلَامٍ اجْتَمَعَا فِي قَتْلِ رَجُلٍ فَقَتَلَاهُ،

صدوق و شیخ مفید به مضمون این خبر فتوا داده اند، لکن این گونه اخبار با سند ضعیف از اخبار شاذ است و با اصول سازگار نیست و اجماع فقها بر خلاف آن فتوا داده اند. پرواضح است که نه امام صادق علیه السلام و نه امیرالمؤمنین علیه السلام بلندی و کوتاهی را ملاک بلوغ نمی دانند، اگر خبر مجعول نباشد، حتماً در موردی خاص بوده و به قول مشهور «قضیة فی واقعة» بوده، نه حکم عمومی است.^{۳۵}

نمونه دوم:

ابوالقاسم خویی نیز در تبیین حدیثی درباره نذر قربانی شتر و کفاره آن^{۳۶} آورده است:

فالروایة شاذة مخالفة للروایات المستفیضة... هذا كله مضافا إلى ضعف روایة داود الرقی سنداً لانه لم تثبت وثاقته، وقد ضعفه النجاشی، فلا عبرة بتوثیق غیره له.^{۳۷}

یعنی این روایت را به خاطر مخالفت با روایات مستفیض و مشهور، شاذ به حساب آورده است. در ادامه از ضعف سند سخن رانده و بیان کرده که «داود الرقی» وثاقتش از نظر رجالیون مورد تأیید نیست. بنابراین به نظر می رسد شاذ بودن روایت را به خاطر مخالفت با روایات مشهور دانسته و ربطی به شخصیت راوی - چه فرد ثقه باشد چه غیر ثقه - ندارد.

نمونه سوم:

فیض کاشانی ذیل روایتی درباره رهن^{۳۸} آن را به خاطر مخالفت با مشهور فتوایی شاذ

فَقَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ خَمْسَةَ أَشْبَارٍ أَقْتَصَّ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ بَلَغَ الْغُلَامُ خَمْسَةَ أَشْبَارٍ فَقُضِيَ بِالذَّبَّةِ؛ سکونی از امام صادق علیه السلام روایتی درخصوص مشارکت و اجتماع مرد آزاد و غلامی در قتل مردی، نقل کرده که فرموده: امام علی علیه السلام فرموده است: اگر قد غلام به پنج وجب می رسد، پس باید قصاص شود و اگر به پنج وجب نرسید، باید دیه بدهد.

۳۵. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۱۵، ص ۱۶۵.

۳۶. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۰۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْتِنَاهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي رَجُلٍ يَكُونُ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ وَاجِبَةٌ فِي فِدَاءٍ قَالَ: إِذَا لَمْ يَجِدْ بَدَنَةً فَسَبْعَ شِيَاهٍ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ صَامَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ نِيَّوْمًا بِمَكَّةَ أَوْ فِي مَنْزِلِهِ.؛ از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال شد که بر او واجب است تا شتری در حج قربانی کند، امام فرمود: اگر شتری (برای قربانی) پیدا نکرد، پس باید هفت گوسفند قربانی کند و اگر نمی تواند هیجده روز در مکه یا محل زندگی خود، روزه بگیرد.

۳۷. کتاب الحج، ج ۴، ص ۱۳: پس روایت شاذ و مخالف با روایات مستفیض است ... مضاف بر آن، روایت داود الرقی دارای ضعف سندی است؛ زیرا وثاقت او اثبات نشده است. پس نجاشی او را تضعیف کرده و عبارت دیگری برای توثیق او وجود ندارد.

۳۸. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۰۷: محمد بن حسان، عن أبي عمران الأرمینی، عن عبد الله بن الحكم قال: سألت أبا

گرفته و گفته:

«عبد الله بن الحكم» ضعيف والخبر شاذ أعرض عنه الأصحاب ولم يفت أحد.^{۳۹}

مشاهده می شود که عدم وثاقت راوی در اطلاق شاذبه حدیث، نقشی ندارد.

نمونه چهارم:

شوشتری نیز ذیل روایتی درباره جنس پوشش در نماز^{۴۰} آورده است:

فالخبر شاذّ خلاف باقي الأخبار وفي طريقه: أحمد بن هلال الغالي الذي ورد فيه ذموم كثيرة من أبي محمد العسكري عليه السلام كما في كتب الرجال.^{۴۱}

وی این حدیث را بعد از مقایسه و مقارنه بین روایاتی که درباره این موضوع در اختیار داشته، مخالف با بقیه روایات یافته، پس آن را شاذ دانسته است.

۱-۴. تحلیل و تعریف پیشنهادی

با تتبع در کتب متأخران و بررسی روایاتی که شاذ شمرده شده است (۴ نمونه)، مشاهده شد که برخلاف تعریف ارائه شده در کتب درایه و علم الحدیث، متأخران در هنگام عمل تنها دو ملاک «مخالفت با مشهور» و «تفرّد» را مدّ نظر قرار داده اند و شخصیت راوی، هیچ تأثیری در حکم بر شذوذ روایت نداشته است. در واقع متأخران نیز مانند متقدّمان عمل کرده و روایت فقهی را که راوی واحدی برخلاف روایت مشهور و معمول نقل کرده، شاذ دانسته اند. هیچ یک از قدما و متأخران به این که فلان روایت را چون شخص ثقه ای مخالف با مشهور

عبد الله عليه السلام عن رجل أفلس و عليه الدين لقوم و عند بعضهم رهون و ليس عند بعضهم فمات و لا يحيط ماله بما عليه من الدين، قال: يقسم جميع ما خلف من الرهون و غيرها على أرباب الدين بالحصص؛ از امام صادق عليه السلام درباره شخص ناداری سؤال شد که به افرادی بدهکار است و نزد بعضی از آن افراد، رهن و گرو دارد و نزد برخی ندارد. سپس می میرد و تمام مالش، توانایی پرداخت دین و قرضش را ندارد، مالی که از او مانده به صورت مشترک میان کسانی که به او بدهکار است، اعم از صاحبان رهن یا غیر آن، تقسیم می شود.

۳۹. الوافی، ج ۱۸، ص ۸۴۴؛ «عبد الله بن الحكم ضعيف است و خبر شاذ است، اصحاب از آن روی گردانده و احدی به آن فتوا نداده است.

۴۰. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۵۷: سَعْدٌ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَادٍ، عَنِ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُلُّ مَا لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهِ وَخَدَهُ فَلَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهِ مِثْلَ الْبِرِّيسِمِ وَالْقَلَنْشَوَةِ وَالْحُفِّ وَالرِّزَّارِ يَكُونُ فِي السَّرَاوِيلِ وَيُصَلِّي فِيهِ.

۴۱. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۰۳: خبر شاذ و برخلاف سایر روایات (مرتبط) است و در طریق آن، احمد بن هلال قرار دارد که فردی غالی است و در کتب رجال، احادیث زیادی در مذمت او از سوی امام عسکری عليه السلام وارد شده است.

روایت کرده، شاذ می‌دانیم، اشاره نکرده است؛ حتی در نمونه‌های بالا - که برخی احادیث شاذ نامیده شده‌اند - راوی آن‌ها اشخاص ضعیفی هستند. به عبارت دیگر، روایت شاذ به معنای آوردن روایتی که دیگران نیاورده باشند نیست، بلکه به معنای این است که شخص واحدی، روایتی را به تنهایی نقل کرده باشد که مخالف با روایت مشهور و اجماع باشد. پس با توجه به موارد استعمال لفظ شاذ نزد قدما و متأخران، می‌توان حدیث شاذ را این‌گونه تعریف کرد: «حدیث شاذ، حدیثی مفرد در مورد مسأله‌ای از مسائل فقهی است که مخالف با روایات مشهور و مورد عمل علما در همان مسأله فقهی باشد». به عبارت دیگر، هرگاه اجماع علما و یا عمل آن‌ها در یک مسأله فقهی بر نظری باشد، ولی راوی واحدی، به تنهایی روایتی نقل کرده که مخالف با آن رأی است، چنین حدیثی را شاذ نامیده‌اند؛ حال فرقی ندارد که راوی ثقه یا غیر ثقه باشد؛ زیرا شخصیت راوی را هیچ‌گاه در اطلاق کردن لفظ شاذ مؤثر ندانسته‌اند؛ در حالی که در تعریفی که اکنون از شاذ در کتب معروف است، راوی باید ثقه باشد تا حدیث را شاذ بگویند.

۲. معنای اصطلاح «منکر»

در ادامه، ضمن تبیین معنای لغوی «منکر»، با توجه به رابطه قوی میان تعریف اصطلاحی با لغوی آن، تعریف و کاربرد این اصطلاح در آثار علمای متقدم و متأخر امامیه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۲-۱. معنای لغوی منکر

منکر اسم مفعول از ریشه «نکر» و به معنای خلاف معرفت است؛ زیرا با وجود معرفت که دل به آن آرام می‌گیرد، نکره آن است که قلب و دل آن را نپذیرد؛^{۴۲} زیرا شرع آن را قبیح (یا حرام و مکروه) دانسته است.^{۴۳} در واقع منکر، هر امری است که انسان نسبت به آن جهل داشته و آن را نشناسد.^{۴۴} با توجه به گفته لغویون (نکر) یک معنای سلبی است که علاوه بر معنای جهل (عدم معرفت)، دارای معنای عدم آرامش دل در آن چیز و شک داشتن در آن نیز هست.

۴۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۶۷.

۴۳. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۵۷، ج ۵، ص ۲۳۳.

۴۴. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۴۸۷.

۲-۲. منکر در اصطلاح قدمای محدثان

با بررسی کتب قدما، تعریفی از منکر در کتب آن‌ها مشاهده نشد؛ اما در ضمن برخی از احادیثی که در کتب آن‌ها آمده اشاراتی به «منکر» شده است و برخی از متأخران نیز توضیحاتی درباره مفهوم «منکر» در نزد قدما بیان نموده‌اند. با استفاده از این دو تکیه‌گاه و همچنین موارد استعمال این اصطلاح در کتب رجالی متقدم، سعی شده است به مفهوم این اصطلاح در نزد پیشینیان از علما دست یابیم. ابتدا به ذکر نمونه‌ها می‌پردازیم:

نمونه اول:

شیخ طوسی در باب معیارهای پذیرش روایاتی که راویان عامی مذهب از ائمه نقل نموده، آورده است:

عملت الطائفة بما رواه حفص بن غیاث، و غیاث ابن کلوب، و نوح بن دراج، و السکونی، و غیرهم من العامة عن ائمتنا عليهم السلام فیما لم ینکروه و لم یکن عندهم خلافة.^{۴۵}

شیخ طوسی در این عبارت هر چند به حدیث منکر اشاره نکرده، اما عبارت وی بیان‌گر آن است که روایاتی که راویان عامی مذهب از ائمه نقل کرده‌اند، در صورتی مورد پذیرش است که طایفه (شیعیان) آن را منکر ندانسته و خلاف آن در نزدشان نباشد؛ اما اگر خلافش در نزد آنان باشد، آن را منکر می‌دانسته‌اند. از این عبارت طوسی می‌توان برداشت کرد که ملاک منکر دانستن حدیث پیش آنان «مخالفت با آنچه نزد علما بوده» است.

نمونه دوم:

در کتاب *طرائف المقال* منظور قدما از اصطلاح منکر چنین دانسته شده است:

المنکر ما لا یفهموه و لم یکن موافقا لعقولهم؛^{۴۶}

منکر آن چیزهایی بود که آن را نمی‌فهمیدند و با عقل آنان موافق نبود.

در این عبارت معیار منکر دانستن حدیث، مخالفت با عقل بیان شده است. بهبهانی نیز درباره نسبت دادن لفظ منکر گفته است:

ظاهراً قدما در مسائل اصولی اختلاف نظر داشتند؛ به طوری که چه بسا مسأله‌ای یا قضیه‌ای در نزد یکی حتمی، در حالی که دیگری آن را فاسد و کفر و غلو

۴۵. *عدة الأصول*، ج ۱، ص ۱۵۱.

۴۶. *طرائف المقال فی معرفة طبقات الرواة*، ج ۱، ص ۱۴۴.

می‌دانست و چه بسا منشأ روایت مناکیراز همین جا باشد.^{۴۷}

نکته‌ای که از عبارت بهبهانی برداشت می‌شود، این است که قدمای در صورتی حدیثی را منکر می‌دانستند که حاوی مسأله عقیدتی باشد که خلاف آن در نزدشان وجود داشته باشد.

نمونه سوم:

ابن غضایری ذیل حدیثی درباره دعا برای برادر مؤمن غایب،^{۴۸} آن را حدیثی منکر و علت آن را نسبت دادن دروغ به امام دانسته است.^{۴۹} آن چنان که از حدیث پیداست، احتمالاً منظور ابن غضایری از دروغ، آن بخش از حدیث باشد که از لسان امام علیه السلام نقل کرده که خداوند ثواب دعا کردن برای برادر در خفا را صد هزار برابر می‌دهد. با توجه به این حدیث می‌توان گفت حدیث منکر در نزد ابن غضایری حدیثی بوده که در آن، کذب و دروغی به ائمه علیهم السلام نسبت داده شده یا بیان گر غلو و معجزه‌های غریب و داستان طولانی از ائمه علیهم السلام باشد که مطابق شأن امام نیست و در نزد آنان، مشهور و مألوف نبوده است.

نمونه چهارم:

در ضمن حدیثی که در آن، زراره برخی احادیث را - که فضاییلی به ائمه علیهم السلام نسبت داده و توانایی فهمشان برایش مشکل بوده - منکر دانسته و سوزانده است.^{۵۰} علامه مجلسی بر این باور است:

۴۷. تعلیقه علی منهج المقال، ص ۴۰.

۴۸. فلاح السائل ونجاح المسائل، ص ۴۴: «أُزویه بإسنادی إلی الشیخ الصدوق هارون بن موسی التلعکبری - قدس الله روحه و نور الله صریحه - عن محمد بن محمد بن محمد الحسینی، قال: حدّثنا محمد بن أحمد الصفوانی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه، عن عبد الله بن سنان قال: مرّرت بعبد الله بن جندب فرأيتُه قائماً على الصفا وكان شيخاً كبيراً، فرأيتُه يدعوا ويقول في دعائه: اللهم! فلان بن فلان، اللهم! فلان بن فلان، اللهم! فلان بن فلان ما لم أحصهم كثرة، فلما سلم، قلت له: يا عبد الله! لم أر قط موقفاً أحسن من موقفك إلا أتی نقيمت عليك حلة واحدة، فقال لي: ما الذي نقيمت على، فقلت له: تدعوا لكثير من الإخوان ولم أسمعك تدعوا لنفسك شيئاً، فقال لي: يا عبد الله! سمعت مولانا الصادق عليه السلام يقول: من دعا لأخيه المؤمن بظهر الغيب نودي من أعنان السماء لك يا هذا مثل ما سألت في أخيك و لك مائة ألف ضعف مثله فلم أحب أن أترك مائة ألف ضعف مضمونة بواجدة لا أدري تستجاب أم لا.

۴۹. الرجال (ابن غضایری)، ص ۱۲۶.

۵۰. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، ج ۱، ص ۲۳۶: «أحمد بن محمد، عن البرزطي، عن الحسن بن موسى، عن زرارَةَ قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام فسألني ما عندك من أحاديث الشيعة، قلت: إن عندي منها شيئاً كثيراً قد هممت أن أوقد لها ناراً ثم أخرجها، قال: ولم هات ما أتكرت منها فحظرت على بالي الأمور، فقال لي: ما كان علم الملائكة حيث قالت ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾»

زراره احادیثی را منکر می دانست که در آن‌ها، فضایی برای ائمه علیهم‌السلام ذکر شده بود که عقلش توانایی تحمل و درک آن‌ها را نداشت. به همین خاطر امام باقر علیه‌السلام قصه ملائکه و آدم را برای او خاطر نشان کرد؛ زیرا ملائکه به خاطر کمی معرفت و شناخت نسبت به آدم، فضیلت و برتری او را انکار کردند. امام با این بیان، زاره را متوجه کرد که انکار این امور از کمبود معرفت و شناخت حاصل می‌شود و شایسته نیست که انسان، چیزهایی را که به آن‌ها احاطه و آگاهی ندارد، انکار کند و باید در مقام تسلیم بایستد و از آنجایی که ملائکه با وجود علوشان و منزلتشان از شناخت آدم عاجز بودند، پس عجز و ناتوانی تو (زراره) از معرفت ائمه دور و بعید نیست.^{۵۱}

نمونه پنجم:

شیخ صدوق روایتی را از مکالمه میان امام صادق علیه‌السلام و فردی به نام صندل نقل می‌کند که صندل، صحت حدیثی که خشم خداوند را در گرو خشم حضرت زهرا علیها‌السلام دانسته است، نفی و آن را منکر می‌داند.^{۵۲} آن چنان که از این روایت مشاهده می‌شود، لفظ «احادیث

۵۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۲.

۵۲. الامالی، ص ۳۸۳؛ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِيُّ - رَجَمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو ذَرٍّ يَحْيَى بْنُ زَيْدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْوَلِيدِ الْبَرَّازِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَالِمٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَنَّهُ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَغْضَبُ لِعِصْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ. قَالَ: فَجَاءَ صَنْدَلٌ، فَقَالَ لِيَجْعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! إِنَّ هَؤُلَاءِ السَّبَابِ يَجِيئُونَكَ بِأَحَادِيثٍ مُنْكَرَةٍ، فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ علیه‌السلام: وَمَا ذَاكَ يَا صَنْدَلُ؟ قَالَ: جَاءَنَا عَنْكَ أَنَّكَ حَدَّثْتَهُمْ أَنَّ اللَّهَ يُغْضَبُ لِعِصْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا، قَالَ فَقَالَ جَعْفَرُ علیه‌السلام: يَا صَنْدَلُ! أَلَسْتُمْ رَوَيْتُمْ فِيمَا تَرَوُونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَغْضَبُ لِعِصْبِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَيَرْضَى لِرِضَاهُ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَمَا تُنْكَرُونَ أَنْ تَكُونَ فَاطِمَةُ علیها‌السلام مُؤْمِنَةً يُغْضَبُ اللَّهُ لِعِصْبِهَا وَيَرْضَى لِرِضَاهَا، قَالَ: فَقَالَ «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ای فاطمه علیها‌السلام! خداوند تبارک و تعالی با غضب تو، خشمگین می‌شود و به خشنودی تو، خشنود می‌شود. پس صندلی (فردی) به امام صادق علیه‌السلام گفت: یا ابا عبد الله! این جوانان با احادیث منکر و ناشناخته‌ای به سوی تو آمده‌اند. پس امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن احادیث چیست؟ گفت: آن‌ها می‌گویند: خداوند با غضب فاطمه، خشمگین می‌شود و به خشنودی او، خشنود می‌شود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای صندل! آیا برای تو روایت نشده که خداوند تبارک و تعالی با غضب بنده مؤمنش خشمگین می‌شود و با خشنوی او، خشنود می‌شود؟ صندل گفت: بله. امام فرمود: پس چرا منکر این امر هستی که فاطمه علیها‌السلام بنده مؤمنی باشد که خداوند با غضبش خشمگین و با خشنوی

منکره» - که در روایت به آن اشاره شده - در نزد «صندل» به معنای حدیثی بوده که در آن، فضایل و ویژگی‌ها و اوصافی به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داده شده که در نزد راوی، مشهور و شناخته شده نبوده است.

۲-۳. منکر در اصطلاح قدمای رجال‌یون

نجاشی در شرح حال «عمر بن توبه» آورده است:

في حديثه بعض الشيء يعرف منه وينكر، ذكر أصحابنا أن له كتاب فضل (إنا أنزلناه).^{۵۳}

این‌که منظور نجاشی از منکر چه چیزی است را مجلسی این‌طور بیان کرده است:

شیخ در کتاب زیارات، روایاتی از «عمر بن توبه» را نقل کرده که مشتمل بر ثواب‌های بسیار زیادی برای برخی اعمال است که به نظر می‌رسد همین مطالب، آن مطالب منکری است که نجاشی قایل شده در سخنان «عمر بن توبه» وجود دارد.^{۵۴}

ابن غضائری در شرح حال «أحمد بن علیّ أبوالعبّاس الرازی» بیان نموده است:

كان ضعيفا، في مذهبه ارتفاع و حديثه يعرف تارة، و ينكر أخرى.^{۵۵}

کشی نیز درباره «داود بن کثیر الرقی» گفته:

يَذْكُرُ الْغُلَاةَ أَنَّهُ مِنْ أَرْكَانِهِمْ، وَقَدْ يَرَوِي عَنْهُ الْمُنَاكِرِينَ مِنَ الْغُلُو.^{۵۶}

از عبارات نجاشی و کشی استفاده می‌شود که منظور آن دو از منکر بودن برخی احادیث، آن بخش بوده که راوی، انحراف مذهبی داشته و مطالب غلوآمیز بیان نموده است. کشی به نقل از ابن فضال درباره ابوبصیر آورده است: «إنه كان مغلطا»؛^{۵۷} اما خوبی درباره

او، خشنود شود. صندل گفت: خداوند فرموده که: «آگاه‌تر است که رسالتش را کجا قرار دهد».

۵۳. رجال النجاشی، ص ۲۸۴: برخی از احادیث (عمر بن توبه) معروف و برخی منکر است و یاران ما (محدثان معتبر) برای او کتابی درباره فضیلت سوره قدر بیان کرده‌اند.

۵۴. روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱۴، ص ۴۰۳.

۵۵. الرجال (ابن غضائری)، ص ۴۳: (راوی) ضعیف است و در مذهب او مطالب غلوآمیز وجود دارد، برخی از احادیث او، معروف و برخی دیگر، منکر است.

۵۶. رجال الکشی، ص ۴۰۸: غالبان او را به عنوان یکی از ارکان خود یاد کرده‌اند و از او روایات منکری شامل بر غلو، روایت کرده‌اند.

۵۷. همان، ص ۱۷۳.

منظور از مخلط بودن ابوبصیر تصریح دارد که مخلط به معنای منکر است و احتمالاً برخی روایات ابوبصیر نزد ابن فضال، منکر بوده است.^{۵۸} شوشتری نیز مراد ابن فضال از مخلط بودن ابوبصیر را روایت کردن روایاتی دانسته که به گمان ابن فضال منکر بوده‌اند؛ مانند این که ابوبصیر قایل به ائمه دوازده‌گانه بوده، ولی ابن فضال چون فطحی بوده، ائمه را سیزده تن می‌دانسته و عبدالله افطح را نیز جزء آن‌ها به شمار آورده یا این که روایاتی از ابوبصیر نقل شده که وی، ذبیح را اسحاق (و نه اسماعیل) دانسته است.^{۵۹}

کلباسی نیز متهم کردن ابوبصیر به مخلط بودن را بدین معنا دانسته که به گمان آن‌ها مناکیر روایت کرده، اما بیان داشته که از آنجایی که اکثر روایات ابوبصیر مربوط به مسائل فقهی است، ربطی به منکر بودن او ندارد. بنابراین مرحوم کلباسی نیز منکر بودن را قدحی می‌داند که به واسطه روایات اعتقادی متوجه شخص می‌شود و مربوط به مسائل فقهی نمی‌شود.^{۶۰}

آنچه که صحت حمل لفظ «المناکیر» بر «التخلیط» و قریب المعنی بودن این دو در نزد پیشینیان را تأیید می‌کند، آن است که شیخ طوسی در رجالش درباره «علی بن أحمد العقیقی» گفته است: «إِنَّهُ مَخْلُطٌ»،^{۶۱} ولی در فهرستش درباره او آورده است: «إِنَّهُ يَرُوى الْمَنَاكِيرَ». ^{۶۲} همچنین نجاشی در احوال «عمر بن عبد العزیز» گفته: «عربی بصری مخلط»،^{۶۳} ولی کشی درباره او بیان داشته: «یروى المناکیر».^{۶۴} شوشتری درباره قرابت معنایی دو لفظ «التخلیط» و «المناکیر» گفته است:

تخلیط در دو معنای آمیختن روایات ثقات با ضعفا و همچنین آمیزش مذهب حقه و باطل به کار رفته است؛ اما در اکثر مواقع که به معنای خلط روایات ثقه با ضعیف است، به صورت مقید آمده و هرگاه به صورت مطلق به کار رود، حمل

۵۸. معجم الرجال الحدیث وتفصیل طبقات الرواة، ج ۲۱، ص ۹۰.

۵۹. قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۴۷۸.

۶۰. سماء المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۳۵۷.

۶۱. رجال الطوسی، ص ۴۳۴.

۶۲. فهرست کتب الشیعة وأصولهم وأسماء المصنفین وأصحاب الأصول، ص ۲۸۵.

۶۳. رجال النجاشی، ص ۲۸۴.

۶۴. رجال الکشی، ص ۴۵۱.

بر مناکیر می شود.^{۶۵}

تحلیل:

از آنجایی که علمای متقدم رجالی، اصطلاح «منکر» را در کنار «مخلط»، «غالی» و «فی مذهب» ارتفاع قرار داده اند و همچنین با نظر به احادیث و روایانی که آن‌ها را منکر دانسته اند، به دست می آید که عموماً اصطلاح منکر در نزد قدما مربوط به حوزه شخصیت علمی راوی یا بهتر بگوییم مربوط به حوزه عقیدتی راوی بوده که وقتی شخصی، روایتی در مورد مسائل اعتقادی نقل می کرد که نقیض همان مسأله در نزد دیگری وجود داشت، او را منکر می دانستند؛ حال اگر مکرر این مخالفت ادامه داشت، او را غالی، ولی اگر کمتر بود، وی را منکر لقب می دادند.

۲-۴. منکر در اصطلاح متأخرین

متأخران مراد از منکر را حدیثی می دانند که راوی آن ضعیف بوده و با روایت ثقه و ضابط تعارض داشته باشد.^{۶۶} این نکته توسط والد شیخ بهایی (حسین بن عبدالصمد) نیز مطرح شده است.^{۶۷} از نظر شهید ثانی، حدیث منکر حدیثی است که تنها یک طریق داشته باشد و راوی غیر موثق، آن را مخالف با روایت جمعی گزارش کند.^{۶۸} برخی از محققان نیز آن را مترادف با مردود و مخالف با معروف دانسته اند.^{۶۹}

تحلیل:

با تأمل در تعاریف ارائه شده از سوی متأخران، مشخص می گردد که ایشان سه معیار را برای اطلاق منکر بودن بر یک حدیث در نظر داشته اند: الف) تأثیر داشتن شخصیت راوی (ضعیف بودن وی)؛ ب) مفرد بودن روایت؛ ج) مخالفت آن با ثقات، مشهور یا جمهور. برای آن که مشخص شود آیا متأخران در عمل و هنگام نقد احادیث نیز به این معیارها پای بند بوده اند یا این که در عمل، معیارهای دیگری را منظور داشته اند، به برخی از موارد استعمال آن‌ها اشاره خواهد شد.

۶۵. قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۴۷۸.

۶۶. دراسات فی الحدیث والمحدثین، ص ۵۷.

۶۷. وصول الاخبار الی اصول الاخبار، ص ۱۱۰.

۶۸. الرعاية فی علم الدراية، ص ۸۴.

۶۹. دراسات فی علم الدراية، ص ۴۶.

نمونه اول:

شوشتری ذیل روایتی که در مقام و منزلت عثمان مبالغه کرده،^{۷۰} گفته که این روایت، وزغ را نیز عثمانی دانسته و در مقام و منزلت عثمان مبالغه کرده است.^{۷۱} پس منکر بودن این حدیث در نزد شوشتری به خاطر «مخالفت با عقل» و «مخالفت با اصول پذیرفته شده» بوده است.

نمونه دوم:

سید بن طاووس نیز ذیل حدیثی که مطالب واهی را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد،^{۷۲} آن را منکر دانسته؛ زیرا از نظراو، متضمن معنا و مفهومی است که چهره پیامبر ﷺ و اسلام را خدشه دار کرده و عنایت خداوند به پیامبرش را نیز زیر سؤال برده است.^{۷۳}

نمونه سوم:

مدنی شیرازی صاحب کتاب رجال الدرجات الرفیعه فی تصانیف الشیعه، ذیل حدیثی که بیان‌گر صدور فتوای ابن عباس برخلاف فتوای علی علیه السلام است،^{۷۴} حدیث را منکر می‌داند؛ زیرا با توجه این که ابن عباس را از شاگردان و مریدان حضرت علی علیه السلام دانسته که خودش بارها

۷۰. الاختصاص، ص ۳۱۰: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّؤْلُؤِيِّ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ فَضِيلِ الْأَعْمُورِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ: كَانَ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام رَجُلٌ مِنْ هَذِهِ الْعِصَابَةِ وَهُوَ يُحَادِثُهُ وَهُوَ فِي شَيْءٍ مِنْ ذِكْرِ عُثْمَانَ، فَأَدَا قَدْ قَوَّرَ وَزَعَّ مِنْ فَوْقِ الْخَائِطِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: أَتَدْرِي مَا يَقُولُ هَذَا الْوَزَعُ، قَالَ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَيَقُولُ لَتَكْفَنَّ عَنْ ذِكْرِ عُثْمَانَ أَوْ لَأَسْبَنَّ عَلِيًّا؛ نزد امام باقر عليه السلام بودیم که فرد متعصبی در حال صحبت درباره عثمان بود. پس زمانی که صدای وزغ از پشت دیوار آمد، امام باقر عليه السلام به او گفت: آیا می‌دانی این وزغ چه می‌گوید؟ گفت نه. امام فرمود: می‌گوید صحبت درباره عثمان را رها کن یا علی را سب و توهین نما.

۷۱. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۱۴.

۷۲. الطرائف فی معرفة مناهب الطوائف، ج ۱، ص ۲۲۵: قَالَ الْحَمَيْدِيُّ، عَنِ هِشَامٍ، عَنِ عُرْوَةَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم سُجِرَ حَتَّى كَانَ يُخْتَلِ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَصْنَعُ الشَّنَاءَ وَ لَمْ يَصْنَعُهُ.

۷۳. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۷۳.

۷۴. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ أَيُّوبَ، عَنِ عِكْرَمَةَ، أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حَزَقَ قَوْمًا، فَبَلَغَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحْرِقْهُمْ لِأَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَ ابِ اللَّهِ» وَ لَقَتَلْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ»؛ علی عليه السلام گروهی را سوزاند، ابن خبریه ابن عباس رسید و وی گفت: اگر من بودم آن‌ها را نمی‌سوزاندم؛ زیرا پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود که مانند خداوند عذاب نکنید و کشتن آن‌ها همان‌طور بر اساس فرمایش پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم «اگر کسی (مسلمانی) دینش را تغییر دهد (با شرایط خاصی که در احکام مقرر شده) او را بکشید» بوده است.

به این امر اعتراف و همواره سخن از تجلیل و بزرگداشت مقام امام بر زبان رانده، امکان آن که چنین شخصی بر امام در فتوا سبقت گرفته باشد و خلاف حکم او صادر کرده باشد، منتفی می‌داند.^{۷۵}

یکی از نویسندگان معاصر بیان نموده که اصطلاحات «مضطرب الحدیث»، «مختلط الحدیث»، «لیس بنقی الحدیث»، «یُعرف حدیثه وینکر» و «منکر الحدیث» مربوط به روایانی است که دارای مذهب فاسدی بوده و ملعون در مذهب هستند.^{۷۶} نویسنده دیگری با بیان تبعی که در موارد استعمال اصطلاح «منکر»، «مناکیر» و «مخلط» کرده، بر این اعتقاد است که مخلط به معنای نقل کردن مناکیر است.^{۷۷}

تحلیل:

با استناد به موارد ذکر شده، به نظر می‌رسد که متأخران اگرچه در تعریف منکر با قدما تفاوتی دارند؛ یعنی تنها مخالفت با عقل و مشهور را مانند قدما در اطلاق منکر بودن حدیث مدنظر نداشته‌اند، بلکه شخصیت راوی و مفرد بودن روایت را نیز مدنظر داشته‌اند، ولی در هنگام استعمال و نقد روایت به همان شیوه قدما عمل کرده و تنها وقتی که حدیث، مخالف با عقل سیراب شده از شرع و یا مخالف مشهور بوده، روایت را منکر دانسته‌اند.

۲-۵. تحلیل و تعریف پیشنهادی

با توجه به موارد استعمال اصطلاح منکر در نزد قدما و متأخران می‌توان حدیث منکر را این‌گونه تعریف کرد: حدیث «منکر» حدیثی عمدتاً در باب مسائل اعتقادی است و با آنچه در آن مسأله در نزد راوی دیگری، ثابت و قطعی باشد، مخالف باشد. به عبارت دیگر، هرگاه رأی و نظریک شخص یا گروه یا فرقه‌ای در مورد یک مسأله عقیدتی برامری باشد، اما یک راوی، روایتی آورده که نظر دیگری را بیان می‌کند، آن روایت مخالف با رأی و نظرشان را منکر دانسته‌اند؛^{۷۸} حال ممکن است روایت مفرد بوده باشد یا نه و راوی آن

۷۵. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۷۳.

۷۶. مأخذ شناسی رجال شیعه، ص ۷۰.

۷۷. سماء المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۲۸۵.

۷۸. این امر میان رجالیان اهل سنت نیز وجود داشته و به عنوان، مثال، ذهبی (از رجالیان اهل سنت)، کمیل بن زیاد نخعی (از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام) (رجال الطوسی، ص ۸۰) و خواص آن (رجال ابی داود، ص ۲۸۱) را به دلیل ذکر روایات متعدد به نفع امام علی علیه السلام، منکر الحدیث نامیده است (میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۳، ص ۴۱۵).

ثقه بوده یا ضعیف. بدین رو امور مذکور، فرقی در منکر دانستن حدیث نداشته؛ زیرا تنها معیار مخالفت با رأی و نظرشان بوده که حدیث را منکر دانسته‌اند؛ نه تفرد روایت و ضعیف بودن راوی؛ برای مثال، هرگاه شخصی (محدث-رجالی) به واسطه روایاتی که نزدش بوده و آن‌ها را مسلم پنداشته، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را عاری از سهو دانسته و یا این‌که علم ائمه را مطلق دانسته، اما راوی ای، روایتی را نقل کرده که سهو را بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایز و یا علم ائمه را همه زمانی ندانسته، روایت وی را تنها به خاطر مخالفت منکر دانسته است؛ حال فرقی نداشته که راوی ثقه بوده یا ضعیف و یا روایت وی مفرد بوده یا متابع هم داشته باشد.

۳. تحلیل و بررسی نهایی

اصطلاحات شاذ و منکر از جمله اصطلاحاتی هستند که هم در دانش رجال از سوی رجالیون برای وصف راویان بکار گرفته شده‌اند و هم از جانب ناقدان حدیث برای روایات و در هر دو این دانش‌ها، این دو اصطلاح نشانه ضعف هستند. وقتی عالم رجالی، یک راوی را منکر معرفی می‌کند، نشانگر ضعف راوی است و نمی‌توان بروی اعتماد کرد، همچنین وقتی روایتی را ناقدان حدیث، شاذ و منکر توصیف کرده‌اند، بیان‌گر عدم اعتماد به آن حدیث است.

دیگران که وقتی در تعاریف این دو اصطلاح به درستی نظر شود، به خوبی روشن می‌شود که معیار و ملاک در اطلاق این دو اصطلاح چه از جانب رجالیون و چه ناقدان حدیث، معیار مقابله و مقایسه است؛ یعنی عالم رجالی در مقام ارزیابی یک راوی، او را با راویان مشهور و شناخته شده، مقایسه کرده و اگر روایات وی با روایات بزرگان و سرآمدان روایت، همخوانی داشته، وی را ضابط و متقن معرفی کرده، اما اگر روایاتش با راویان مشهور همخوانی نداشته باشد، وی را منکر یا شاذ معرفی کرده است. حال اگر روایت وی در حوزه فقه و احکام بوده و راوی، حکمی فقهی بیان کرده که با حکم فقهی مشهور در تضاد بوده، وی را شاذ و اگر روایت نقل شده از وی در حوزه اعتقادات بوده و روایت اعتقادی منقول از او با روایت اعتقادی نقل شده از سوی بزرگان مذهب همسویی نداشته باشد، وی را با تعابیری چون «منکر»، «فی احادیثه منا کیر»، «کل ما یروی عنه منا کیر» و «یعرف حدیث و ینکر» معرفی کرده‌اند.

ناقدان نیز به همین شیوه عمل کرده‌اند؛ بدین صورت که وقتی روایتی در اختیارشان بوده به شیوه استقرا درصدد برآمده‌اند که آیا این روایت مشابه دیگری دارد یا نه؟ اگر روایت مشابه

داشته، آنگاه توجه کرده‌اند که این روایات با هم هماهنگ هستند یا تضاد دارند؛ اگر تضاد داشته، آنگاه به راویان نظر کرده‌اند و آن راوی که مشهورتر و مورد اعتمادتر بوده، روایتش را صحیح و راوی دیگری که ضعیف‌تر و در درجه پایین‌تری از راوی مشهور بوده، روایتش را شاذ یا منکر معرفی کرده‌اند.

به عبارت دیگر، رجالی برای اطلاق این اصطلاحات بر راوی، به روایات منقول از وی نظر کرده در صورت عدم همخوانی با روایت بزرگان، وی را شاذ یا منکر نامیده‌اند. ناقد و ارزیاب حدیث نیز برای اطلاق اصطلاحات شاذ و منکر به روایت کنندگان و درجه اعتبار آن‌ها نظر کرده و راوی‌ای که معروف‌تر است، روایتش را صحیح و راوی ضعیف‌تر را شاذ یا منکر توصیف کرده است.

آنچه که در این پژوهش انجام شد، بررسی موارد استعمال این اصطلاحات بود که آیا طبق تعاریف موجود در دانش رجال و درایه است یا خیر؟ اما همان‌طور که در نمونه‌های بالا ذکر شد، به دست آمد که اصطلاح شاذ مربوط به فقه و احکام شرعی بوده، یعنی با تتبع چندباره نگارندگان، هیچ‌جا مشاهده نشد که یک روایت اعتقادی ضعیف را شاذ گفته باشند، بلکه هر جا این اصطلاح را به کار برده بودند، مربوط به حکمی فقهی بود.

دیگران که در تعریف روایت شاذ در دانش درایه و مصطلح الحدیث آمده که روایت شاذ روایتی است مفرد که راوی آن موثق بوده و مخالف روایات دیگر باشد؛ اما با توجه جست‌وجوی نگارندگان در متون تمامی کتاب‌های معتبر مرتبط از طریق نرم افزارهای تخصصی مرتبط و با توجه به مشاهده نمونه‌های بسیاری که برخی از آن‌ها در بالا اشاره شد، به دست آمد، روایاتی که ناقدان حدیث، آن‌ها را شاذ دانسته بودند همیشه این‌طور نبوده که راوی شان ثقة باشد، بلکه در خیلی از موارد، روایتی که شاذ معرفی شده، راوی آن ضعیف بود. پس این‌که در تعریف شاذ در کتب درایه آمده که روایت شاذ، راوی آن ثقة است با مشاهده موارد استعمال چنین چیزی در عمل اتفاق نیفتاده، بلکه روایت شاذ در اکثر موارد راوی آن نیز شاذ بوده است.^{۷۹} به عبارت دیگر، این‌که در یک مثل معروف گفته شده روایت شاذ اتفاق نیفتاده، مگر از جانب راوی شاذ دقیقا! در عمل همین اتفاق افتاده یعنی روایات

۷۹. مواردی نیز وجود دارد که روایت شاذ، اصلاً دارای سندی مسند نیست؛ چه برسد به آن‌که راوی آن ثقة باشد (تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۲۶).

شاذ، اکثرا دارای روایان شاذ بوده‌اند.^{۸۰}

درباره اصطلاح منکر نیز دقیقا همین طور است. به عبارت دیگر، آنچه که در این تحقیق صورت گرفته این که معیار و ملاک چه رجالی و چه ناقد برای اطلاق این دو اصطلاح، معیار مقابله و مقایسه بوده و وقتی راوی یا روایت در مقایسه با روایات مشهور یا روایان مشهور سنخیتی نداشته، مشمول این الفاظ شده است.

به تعبیری دیگر، آنچه در موارد استعمال اتفاق افتاده، این که هر دوی این اصطلاحات معیار مخالفت با مشهور در آن‌ها مدخلیت داشته و هر دوی آن‌ها روایان نشان ضعیف بوده‌اند؛ یعنی هم راوی روایت منکر ضعیف است و هم راوی روایت شاذ و این طور نبوده که راوی روایت شاذ موثق و راوی روایت منکر ضعیف باشد. تنها تفاوتی که در موارد استعمال بین این دو اصطلاح بود، این که اصطلاح شاذ در حوزه احکام و اصطلاح منکر در حوزه اعتقادات بود.

با این توضیحات می‌توان گفت این که در کتب فقهی گفته شده روایتی شاذ است، اگر روایتی مخالفش نباشد، به آن عمل می‌شود، چون راوی آن ثقه است، صحیح نیست؛ زیرا در موارد متعددی، راوی روایت شاذ ضعیف است و حتی در صورت نبود مخالفت نیز شایستگی عمل نداشت؛ زیرا در بسیاری از موارد راوی روایت شاذ، ضعیف است.

نتایج پژوهش

برآیند مباحث مطرح شده در این پژوهش را می‌توان در قالب چند نکته بیان داشت:

۱. اصطلاح «شاذ» در نزد قدما به خبری اطلاق می‌شده که دو ویژگی داشته است: «تفرد نقل» و «مخالف با روایات مشهور» (مشهور فتوایی و عملی و یا مشهور روایی) اما اصطلاح «شاذ» در نزد متأخرین به خبری اطلاق می‌شده که علاوه بر دو ویژگی گذشته، ویژگی «وثاقت راوی» را نیز دارد.

۲. اصطلاح «منکر» در نزد قدما در دو معنا به کار رفته: الف) حدیثی اعتقادی که در آن، به ائمه علیهم‌السلام دروغ بسته شده یا فضایل، ویژگی‌ها و معجزات غریب را برای آن‌ها ذکر کرده‌اند که عقل راویان، توانایی فهم آن را نداشت؛ ب) احادیثی که در آن‌ها خلط و آمیختگی وجود داشت. اما اصطلاح «منکر» در نزد رجالیون متأخر معنایی قریب به اصطلاح مختلط داشته و

۸۰. همان، ج ۹، ص ۷۷.

براروی ای که دارای انحراف مذهبی بوده یا مذهب حقه را با مذهب باطل به هم آمیخته، اطلاق می‌شود.

۳. متأخرین هر چند در جدایی منکرو شاذ به وثاقت و عدم وثاقت راوی تمسک جستند؛ به طوری که اگر راوی ثقة باشد، حدیث را شاذ و اگر غیر ثقة باشد، آن را منکر نامیده‌اند؛ اما در عمل، به همان شیوه قدما عمل کرده‌اند و حدیثی که تفرد نقل داشته و مخالف مشهور بوده را شاذ نامیده و دیگر توجهی به ناقل آن نکرده‌اند که ثقة باشد یا نباشد.

۴. به نظر می‌رسد متأخرین، قید ثقة و غیر ثقة را از آن جهت اضافه کرده‌اند که معتقد بودند هر چه راوی حدیث مفرد و مخالف با مشهور، موثق تر باشد، شذوذ حدیث بیشتر می‌شود؛ زیرا اگر سلسله سند حدیثی صحیح و افراد آن موثق باشد، باید از کثرت نقل برخوردار می‌شد؛ اما از آنجایی که از افراد موثق نقل شده و مخالف با مشهور است، پس شذوذ آن بیشتر است.

کتابنامه

- الإختصاص، محمد بن محمد مفید، قم: المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

- الإفصاح فی الإمامة، محمد بن محمد مفید، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

- الأمالی، محمد بن علی صدوق، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.

- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، بیروت: بی‌نا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محمد بن حسن صفار، تحقیق:

محسن بن عباس علی کوچه باغی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ

دوم، ۱۴۰۴ق.

- تعلیقه علی منهج المقال، محمد باقر بهبهانی، تحقیق: محمد حسن قزوینی، بی‌نا.

- تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: حسن الموسوی خراسان، تهران:

دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

- جوابات أهل الموصول فی العدد والرؤية، محمد بن محمد مفید، قم: کنگره شیخ مفید،

چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

- دراسات فی الحدیث والمحدثین، هاشم معروف حسنی، بیروت: دار التعارف للمطبوعات،

چاپ دوم، ۱۳۹۸ق.

- دراسات فی علم الدراییه، علی اکبر غفاری، بی جا: بی نا، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
- الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، علی خان بن احمد مدنی، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۳م.
- الرجال، احمد بن حسین ابن الغضائری، تحقیق: محمد رضا حسینی، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.
- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ ششم، ۱۳۶۵ش.
- الرجال، حسن بن علی بن داود حلّی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۲ق.
- رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، حسن مصطفوی، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین، چاپ اول، ۱۳۷۳ش.
- رسائل الشریف المرتضی، شریف مرتضی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
- الرعایه فی علم الدراییه، زین الدین بن علی شهید ثانی، تحقیق: عبدالحسین محمد علی بقال، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
- روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، محمد تقی مجلسی، تحقیق: حسین موسوی کرمانی، قم: مؤسسه فرهنگي اسلامي کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- سماء المقال فی علم الرجال، ابوالهدی کلباسی، تحقیق: سید محمد حسینی قزوینی، قم: مؤسسه ولی العصر للدراسات الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دمشق: دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، علی بن موسی ابن طاووس، قم: چاپ اول، ۱۴۰۰ق.
- طرائف المقال فی معرفة طبقات الرواة، سید علی بروجردی، تحقیق: سید مهدی رجائی، قم: مکتبه آية الله العظمی المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- عدة الأصول، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: محمد رضا انصاری، قم: انتشارات ستاره، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- فلاح السائل ونجاح المسائل، علی بن موسی ابن طاووس، قم: بوستان کتاب، چاپ اول،

١٤٠٦ق .

- فهرست كتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنفين وأصحاب الأصول، محمد بن حسن طوسي، تحقيق: عبدالعزيز طباطبائي، قم: بي نا، چاپ اول، ١٤٢٠ق .
- قاموس الرجال، محمدتقي شوشتری، تحقيق: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چاپ اول، ١٤١٥ق .
- القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروزآبادي، تحقيق: مكتب تحقيق التراث في مؤسسة الرسالة، بيروت: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ هشتم، ١٤٢٦ق .
- كتاب الحج، سيد ابوالقاسم خوئي، تحقيق: سيدرضا خلخالي، نجف اشرف: مدرسة دار العلم، ١٣٦٤ش .
- لسان العرب، جمال الدين ابن منظور، بيروت: دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤ق .
- مأخذ شناسی رجال شيعه، رسول طلاييان، قم: موسسه علمي فرهنگي دارالحديث، ١٣٨١ش .
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسين بن محمدتقي نوري، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٨ق .
- المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، احمد بن محمد فيومي، بيروت: المكتبة العلمية، بي تا .
- معجم الرجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، سيد ابوالقاسم خوئي، بي جا: بي نا، چاپ پنجم، ١٤١٣ق .
- معجم مقاييس اللغة، احمد ابن فارس، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، بيروت: دار الفكر، ١٣٩٩ق .
- مقباس الهداية، عبدالله مامقاني، تحقيق: محمد رضا مامقاني، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ١٤١١ق .
- مقدمة في نقد الحديث سنداً و متنأً، عبدالصمد بن بكر بن ابراهيم آل عابد، مجلة جامعة ام القرى، شماره ٤٨، ١٤٣٠ق .
- من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي صدوق، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، چاپ دوم، ١٤١٣ق .
- منهج النقد عند المحدثين، مصطفى اعظمي، بي جا: مكتبة الكوثر، ١٤١٠ق .
- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن احمد ذهبي، تحقيق: علي محمد بجاوي، بيروت:

دارالفکر، ۱۳۸۲ق.

-زهة الناظر فی الجمع بین الأشباه والنظائر، یحیی بن سعید، تحقیق نورالدین واعظی،
نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۶ق.

-نهاية الدراية، سيد حسن صدر، تحقیق: شیخ ماجد، بی جا: نشرالمعشر، بی تا.
-الوافی، محمد محسن فیض کاشانی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ اول،
۱۴۰۶ق.

-وصول الاخیار الی اصول الاخبار، حسین بن عبد الصمد عاملی، تحقیق: سید عبد اللطیف
کوه کمری، قم: مجمع الذخائر الاسلامیة، ۱۰۴۱ق.